مرحوم اصفهانی سپس به اراده تعلق گرفته به مقدمات یک عمل می‌پردازد و می‌نویسد:

«أنّ الشوق إلی المقدّمة- بما هی مقدّمة- لا بدّ من انبعاثه من الشوق إلی ذیها، لکنّ الشوق إلی ذیها لما لم یمکن وصوله إلی حدّ یتحرّک القوّة العاملة به لتوقّف الفعل المراد علی مقدمات، فلا محالة یقف فی مرتبته إلی أن یمکن الوصول، و هو بعد طیّ المقدّمات. فالشوق [إلی] المقدّمة لا مانع من بلوغه حدّ الباعثیة الفعلیة، بخلاف الشوق إلی ذیها، و هذا حال کلّ متقدّم بالنسبة إلی المتأخّر، فإنّ الشوق شیئا فشیئا یصیر قصدا و إرادة، فکما أنّ ذات المقدّمة فی مرتبة الوجود متقدّمة علی وجود ذیها، کذلک العلّة القریبة لحرکة العضلات نحوها مثل هیجان القوّة العاملة، و ما قبله المسمّی بالقصد و الإرادة، و ما هو المسلّم فی باب التبعیة تبعیة الشوق للشوق، لا تبعیة الجزء الأخیر من العلّة، فإنه محال، و إلّا لزم إما انفکاک العلّة عن المعلول، أو تقدّم المعلول علی العلة فافهم جیدا.»[1]

توضیح:

۱. شوق به انجام مقدمه، ناشی از شوق به انجام ذی‌المقدمه است.

۲. ولی ممکن است شوق به انجام ذی المقدمه به درجه‌ای نرسد که تبدیل به إراده شود (حدّ تحرک عضلات) چراکه انجام ذی‌المقدمه متوقف بر تحقق مقدمات است [و چون تحرک عضلات به سمت ذی المقدمه حاصل نمی‌شود إراده نسبت به آن هم نیست و لذا شوق نسبت به آن هم به درجه نهایی نرسیده است]

۳. ولی شوق نسبت به مقدمه به نهایت رسیده است و تبدیل به اراده انجام مقدمه شده است.

۴. در تمام مقدمات نسبت به ذی المقدمه متأخر همین وضعیت جاری است.

۵. [پس إراده نسبت به مقدمه از شوق نسبت به ذی المقدمه ناشی شده است در حالیکه شوق به ذی المقدمه هنوز به درجه نهایی (إراده) نرسیده است]

ما می‌گوئیم:

ما حصل فرمایش مرحوم اصفهانی درباره نحوه عملکرد إراده تکوینی چنین است:

۱. إراده همان بالاترین مرحله شوق است.

۲. شوق می‌توان به امر استقبالی تعلق گیرد ولی إراده از حرکت عضلات به سمت انجام عمل منفک نمی‌شود.

۱. *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة*، ج ۲، ص ۷۶.

۳. إراده نسبت به مقدمه از شوق به ذی المقدمه ناشی می‌شود در حالیکه إراده نسبت به ذی المقدمه موجود نیست.

مرحوم اصفهانی پس از تبیین إراده تکوینی به بررسی إراده تشریعی پرداخته و می‌نویسد:

«أما الإرادة التشریعیة فهی- علی ما عرفت فی محلّه- إرادة فعل الغیر منه اختیارا، و حیث إن المشتاق إلیه فعل الغیر الصادر باختیاره، فلا محالة لیس بنفسه تحت اختیاره، بل بالتسبّب إلیه بجعل الداعی الیه، و هو البعث نحوه، فلا محالة ینبعث من الشوق إلی فعل الغیر اختیارا الشوق إلی البعث نحوه، فیتحرک القوّة العاملة نحو تحریک العضلات بالبعث الیه. فالشوق المتعلّق بفعل الغیر إذا بلغ مبلغا ینبعث منه الشوق نحو البعث الفعلی، کان إرادة تشریعیة، و إلا فلا.»[1]

توضیح:

۱. إراده تشریعیه یعنی اینکه آمر إراده کند که مأمور اختیاراً کاری را انجام دهد.

۲. و لذا «**عمل**» در اختیار آمر نیست.

۳. بلکه آمر می‌تواند سبب انجام عمل شود (ایجاد انگیزه در مأمور کند)

۴. پس آمر تصور می‌کند «**عمل مأمور**» را و نسبت به آن شوق پیدا می‌کند و از این شوق، شوق دیگری پدید می‌آید نسبت به اینکه مأمور را بعث کند. پس إراده می‌کند و امر می‌کند (تحریک عضلات نسبت به بعث)

۵. پس «**امر کردن**» (بعث فعلی) همان حرکت عضلات است و إراده آن، بالاترین میزان شوق نسبت به آن.

مرحوم اصفهانی سپس با توجه به اینکه «**امر آمر**» چیزی است که انگیزه مأمور برای انجام عمل است، نتیجه میگیرند:

«و علیه فلا یعقل البعث نحو أمر استقبالی؛ إذ لو فرض حصول جمیع مقدّماته و انقیاد المکلّف لأمر المولی لما أمکن انبعاثه نحوه بهذا البعث، فلیس ما سمّیناه بعثا فی الحقیقة بعثا و لو إمکانا.

لا یقال: لو کان الأمر کذلک لما أمکن البعث نحو فعل الشیء فی وقته مع عدم حصول مقدماته الوجودیة؛ ضرورة عدم إمکان الانبعاث نحو ذی المقدمة إلّا بعد وجود مقدّماته، و المفروض أن البعث إلی مقدماته لا ینبعث إلا عن البعث إلی ذیها.

---

۱. *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة*، ج ۲، ص ۷۶.

لأنا نقول: حيث إنّ تحصيل مقدماته ممكن فالبعث و الانبعاث إلى ذيها متّصفان بصفة الإمكان، بخلاف البعث إلى شيء قبل حضور وقته، فإنّ فعل المتقيّد بالزمان المتأخّر فى الزمان المتقدّم مستحيل من حيث لزوم الخلف أو الانقلاب، فهو ممتنع بالامتناع الوقوعى، بخلاف فعل ما له مقدّمات غير حاصلة، فإنّ الفعل لا يكون بسبب عدم حصول علته ممتنعا بالامتناع الوقوعى، بل ممتنعا بالغير.

و الإمكان الذاتى و الوقوعى محفوظان مع عدم العلّة، و إلّا لم يكن ممكن أصلا؛ لأنّ العلّة إن كانت موجودة فالمعلول واجب، و إن كانت معدومة فالمعلول ممتنع، فمتى يكون ممكنا؟! و ملاك إمكان البعث وقوعيا إمكان الانبعاث وقوعيا بامكان علّته، لا بوجود علته، و عدم وجود العلة رأسا لا ينافى امكانها و امكان معلولها فعلا.»[1]

۱. *نهاية الدراية فى شرح الكفاية*، ج ۲، ص ۷۷.